مراتب ایمان از منظر علامه طباطبایی

عزیزالله افشارکرمانی[1]

چکیده

اسلام که به معنای تسلیم در برابر اوامر و نواهی خداوند است دارای درجات و مراتب مختلفی است و چون وجود آدمی به تدریج تحول می یابد، مراتب مختلف اسلام نیز به مرور در آدمی پدید می آید. در مقابل این تسلیم، خداوند آرامش و جمعیت خاطر را به مرور به قلب آدمیان اعطاء می کند و میان آن تسلیم و این آرامش رابطه متقابل وجود دارد، علامه طباطبایی برای اسلام چهار مرتبه قائل است که در پی هر کدام، مرتبه ای از ایمان پدید می آید. بنابراین حیات مادی و معنوی آدمی دارای درجات و مراتبی است و وظیفه صاحب هر مرتبه ارتقاء مرتبه خود به کمک صاحبان مرتبه بالاتر و لطف و مراقبت نسبت به صاحب مرتبه پایین تر است تا وی نیز به مدارج بالاتر نائل شود. بنابراین مسلمانان در فهم حقایق دینی و تحقق آن حقایق در خود مراتب و درجاتی دارند و اصل در رابطه اهل اسلام گفتگو، مفاهمه و همکاری و همیاری است.

کلید واژه ها: علامه طباطبایی ، مراتب اسلام ، مراتب ایمان ، قلب ، اندیشه ، عمل

[1]- دانشیار گروه فلسفه ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی azi.afsharkermani@iauctb.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۳/۱۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۵

مقدمه

یکی از مشکلات بنیادی در دنیای اسلام و در روزگار کنونی اختلافات ریشه دار و نزاع های پردامنه ای است که اینک دامنگیر جهان اسلام است. همه این درگیری ها و خصومت ها تحت عنوان دین ابراز می شود و هر دسته ای یا فرقه ای به نام اسلام و ایمان گروه ها و فرقه های دیگر را از حوزه اسلام و ایمان بیرون می پندارد. بنابراین می توان گفت نزاع اصلی بر سر فهم اسلام و ایمان و محقق کردن آن هاست و حتی اگر انگیزه کسانی که بر نزاع و دشمنی می دمند و مسلمانان را در مقابل هم قرار می دهند منافع دنیوی اعم از منفعت، شهرت، قدرت و وجاهت هم باشد همه این انگیزه ها را ذیل عنوان اسلام و ایمان پنهان می کنند. بنابراین توجه به معنا و مراتب اسلام و ایمان در فرهنگ دینی و تحلیل ابعاد مختلف آن نیازی ضروری و اجتناب ناپذیر است.

بنابراین می توان گفت مشکل بنیادی در نوع تفسیر و تحلیلی است که فرقه های مختلف بر سر معنای اسلام و ایمان با هم دارند و اگر اندیشمندان دنیای اسلام بتوانند بر سر معنای این مفاهیم بنیادی تا حدی توافق کنند آتش این خصومت ها و نزاع های فرقه ای و دینی فروکش می کند و فضای دوستی و پذیرش هم در میان مسلمانان رواج می یابد. اگر به آیات و روایاتی که پیرامون اسلام و ایمان وارد شده اند نظر کنیم روشن است که هم اسلام درجات و مراتب دارد و هم ایمان دارای مدارج و سطوح مختلف است. و لازمه طبیعی این پلکانی دیدن اسلام و ایمان ، پذیرش تفاوت میان درک و فهم ، نحوه تعلقات و درجات عاملیت به اوامر و نواهی دینی است. چنان که از امام صادق(ع) روایت شده است که می فرماید ؛ «المومنون علی سبع درجات، صاحب درجّه منهم فی موید من الله عزّ وجلّ» (محمدی ، ۱ / ۴۳۰). پس درجات ایمان میان مومنان به تفاوت است و این تفاوت موجب کم و زیاد شدن درجات قرب مومن به خداوند است. و یا قرآن کریم ایمان مومنان را توأم با نوعی شرک می داند؛ «**وما یومن اکثرهم بالله الاّ وهم مشرکون**»(یوسف ، ۱۰۶).

بدیهی است که فرد از همان لحاظ که مومن است نمی تواند مشرک باشد. بلکه شرک وی به لحاظ دیگری است. و این چیزی جز این نیست که ایمان و شرک به درجات است و اهل ایمان، در ایمان خود شدّت و ضعف دارند. فهم و پذیرش درجات اسلام و ایمان موجب می شود که مسلمانان تفاوت در فهم مسائل دینی را امری طبیعی بدانند و اختلاف در مشارب و روش ها را لازمه حیات آدمی به حساب آورند و در نتیجه روحیه همکاری و همراهی میان مسلمانان ارتقاء

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]

یابد. همین ضرورت سبب شد که در این مقال به تحلیل و تفسیر نظر یکی از اندیشمندان جهان معاصر بپردازیم تا نشان دهیم که از دید این عالم بزرگ اسلام و ایمان چه معنا و مفهومی دارد، و دارای چه مراتبی است، حوزه های کارکرد آن کدام است و میان آن ها چه نسبتی وجود دارد.

معنای لفظی ایمان

لغت ایمان که از ماده امن اخذ شده است معانی مختلفی دارد. می توان چهار کاربرد اصلی برای آن برشمرد؛

۱- آرامش درمقابل ترس ، ۲- امانت در مقابل خیانت ، ۳- ایمان در مقابل کفر، ۴- تصدیق در مقابل تکذیب(صادقی، ۲۶۷).

البته از نظر مصداق میان این کاربردها در جهان خارج ارتباط وثیقی وجود دارد به نحوی که می توان گفت همه این کاربردها هسته مشترکی دارند که سبب ارتباط آن ها با هم می شود و شاید بتوان گفت آن هسته مشترک همان آرامش نفس و زوال ترس است و معنای اصلی ماده امن نیز همین است.

آنچنان که در معنای امن گفته اند طمأنینه النفس وزوال الخوف(راغب، ۹۰) . در قرآن کریم از ماده امن و مشتقات مختلف آن به کررات استفاده شده است به گونه ای که حدود ۸۸۰ مورد از ماده امن استفاده شده است.(صادقی، ۲۷۲).

البته لازم به ذکر است که در قرآن کریم واژه ایمان صرفا برای اهل ایمان و اهل حق به کار نرفته است بلکه ایمان به باطل و ایمان به بت و طاغوت هم در قرآن کریم مطرح است. آنچنان که خداوند می فرماید؛

«**والذین آمنوا بالباطل وکفروا بالله**» (العنکبوت ، ۵۲) و یا ؛ «**یومنون بالجبت والطاغوت**» (النساء ، ۵۱)

شاید بتوان گفت دلیل این که واژه ایمان برای باطل و بت و طاغوت هم به کار رفته است این است که میان آنچه انسان می پندارد به آدمی آرامش می دهد و میان آنچه در واقع آرامش می آورد فاصله است زیرا درک آدمی هم می تواند صادق باشد و هم کاذب. و اهل باطل هم گرچه به دنبال کسب آرامش اند ولی آرامش و اطمینان را از چیزهایی طلب می کنند که چنین ویژگی را ندارند.

ایمان در اصطلاح

ایمان در اصطلاح عبارت است از سکون و آرامش علمی خاص در نفس ، نسبت به هر چیزی که ایمان به آن تعلق گرفته است و لازمه این آرامش التزام عملی نسبت به آن چیزی است که به آن ایمان دارد (طباطبایی ،المیزان، ۱۶/ ۳۹۶)

بنابراین می توان گفت برای ایمان به هر چیز ، علاوه بر علم به آن، التزام به آن نیز لازم است به گونه ای که آثار این علم و التزام در عمل ظاهری فرد نیز آشکار شود. و چون این علم و التزام جزء اموری هستند که شدت و ضعف می پذیرند بنابراین به تبع آن ها ایمان نیز شدت و ضعف پیدا می کند (نک: طباطبایی، المیزان، ۱۸/ ۳۸۸)

بنابراین از معنای اصطلاحی ایمان می توان دریافت که برای تحقق ایمان می باید مولفه هایی که مقوّم آن هستند از قبل تحقق یافته باشد. با نظر به معنای ایمان می توان گفت علم ، تعلّق و دلبستگی و عمل جزء مقومات وجود ایمان هستند. البته تعلق و دلبستگی با عاطفه ، اراده و ایده آل سازی آدمی نیز ارتباط دارد. بنابراین می توان گفت ما ابتدا چیزی را می شناسیم بعد بنابه نیاز به آن تعلق پیدا می کنیم ، در اثر این تعلّق نسبت به آن عاطفه و احساس و محبت پیدا می کنیم و در پایان با اراده و عمل در جستجوی آن برمی آییم و به آن نائل می شویم. و چون هیچ کدام از این موّلفه های ایمان پایان ندارد و می تواند افزایش یابد و به کمال بالاتری برسد بنابراین ایمان نیز می تواند حالت روبه فزونی داشته باشد و یابرعکس می تواند از شدت آن کاسته شود.

پس می توان گفت ایمان در همه افراد در یک مرتبه نیست و اگر در یک مرتبه بود و زیادت و نقصانی نداشت احدی بر دیگری برتری پیدا نمی کرد وهمه مردم از نظر مراتب بهره مندی از نعمت های معنوی برابر می شدند و دیگر فضیلتی در کار نبود و هدایت و گمراهی معنای روشنی نداشت و اهل بهشت و جهنم از هم متمایز نمی شدند. پس زیادت و نقصان در ایمان لازمه حیات دینی است (نک: طباطبایی ، المیزان، ۱۸/ ۶۰۶)

ایمان به عنوان راه

فهم معنای اسلام و ایمان منوط به فهم معنای خداشناسی و توحید است. در فرهنگ اسلامی سنگ بنای همه حقایق دینی خداست. با طرح خدا و ورود وی در زندگی آدمی همه چیز محتوا و صورت دیگری پیدا می کند. بسیاری بر این گمان اند که تفاوت انسانی که به خدا معتقد است و

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]

آنکه به وی اعتقاد ندارد در تفسیر منشأ هستی است یعنی یکی می گوید این عالم خالقی دارد و دیگری آن را انکار می کند. گرچه فهم منشأ عالم در اسلام مهم است ولی مهم تر از آن نسبتی است که آدمی با وی در زندگی خود برقرار می کند.

آنچه حیات دینی را پدید می آورد و آن را بارور می کند ایمان به خداست و ایمان به خدا فعلی نیست که یک بار روی دهد و پایان پذیرد بلکه نوعی مواجهه با عالم هستی است که از زمانی شروع می شود به تدریج تعالی پیدا می کند و استمرار می یابد. به عبارت دیگر ایمان یک امر دفعی نیست بلکه یک راه است ، نوعی زندگی است ، طریقی است که آدمی آن را می پیماید و با پیمودن و سلوک در آن نوعی مواجهه خاص با همه چیز و همه کس پیدا می کند. به بیان دیگر نظام اعتقاد و عمل که اسلام برای بشریت ارائه کرده از یک سلسله مقامات روحی و معنوی سرچشمه می گیرد که انسان با عبودیت و اخلاص خود در باطن امر در آن ها سیر می کند و پس از برداشته شدن پرده غفلت در این نشأة یا پس از مرگ آن ها را مشاهده خواهد نمود. و این نظام در حقیقت صراط و جاده ای است که از اولین مقام ایمان شروع می شود و تا حظیره قرب الهی ادامه دارد. البته فهم عادی از درک کنه این مقامات قاصر است(نک: طباطبایی، مجموعه مقالات، ۸۲) پس می توان گفت که گرچه ایمان مستلزم فعلی است اما آن فعل خود جزئی از یک راه است. بنابراین راه و طریق دانستن ایمان نکته ای بنیادی در فهم معنای ایمان است(نک: طباطبایی،۳ / ۳۱۹).

ایمان به مثابه نوعی حیات

موجودات عالم هستی بر دو دسته اند ؛ حیّ و میّت . موجودی زنده است که به طور مستمر از محیط پیرامونی و یا از درون و یا از هر دو کسب علم می کند و به طور مداوم علم را برای حفظ وجود خود و یا کمال آن به کار می گیرد. پس نشانه زنده بودن علم و عمل است و موجودی که فاقد علم و عمل ناشی از علم باشد میّت است. (نک: طباطبایی،نهایةالحکمه، ۳۵۵).

حال اگر از این منظر علم و عمل ، به موجودات عالم هستی نظر کنیم مراتبی از حیات را مشاهده می کنیم که از نباتات شروع می شود و تا برترین موجودات عالم هستی ادامه می یابد. یکی از مراتب حیات ، حیات عقلانی است و مرتبه دیگر آن حیات ایمانی است چنان که خدای متعال می فرماید؛ «**او من کان میتا فاحییناه**» (الانعام،۱۲۲) یا می فرماید؛ «**استجیبوالله وللرسول اذا دعاکم لمایحییکم**» (الانفال، ۲۴)

بر این اساس می توان گفت وقتی انسانی غایت خود را تقرب به خداوند می داند عالم هستی را به نحو خاصی می شناسد و متناسب با آن عمل می کند.

و اگر مقوّم حیات علم و عمل است بنابراین می توان گفت ایمان آدمی به خداوند سبب مرتبه تازه ای از حیات در وی می شود.(نک: راغب، ۲۶۸ و۲۶۹)

پس تحقّق ایمان ، خود سبب پیدایش مرتبه تازه ای از حیات در زندگی انسان می شود و اگر به مولفه هایی که ایمان بر آن ها مبتنی است نظر کنیم خواهیم دید که با دگرگون شدن تفسیر انسان از عالم هستی، علاقه ها ، آرزوها و انتخاب های آدمی نیز دگرگون می شود و دگرگونی این عوامل به ناچار کل چهره زندگی آدمی را دگرگون می سازد و او را از مرتبه حیات دنیوی به مرتبه حیات اخروی یا معنوی ارتقاء می دهد. درنتیجه سلوک در راه ایمان، ورود به مرحله تازه ای از حیات آدمی است که همان حیات اخروی نامیده می شود و درجه حیات اخروی هر انسانی به درجات حیات ایمانی وی بستگی دارد.

انسان های اهل علم و ایمان که پروردگار خود را شناخته و با شناختن او از غیر، قطع علاقه نموده اند دارای حیاتی فوق حیات سایر انسان ها هستند اینگونه افراد چیزهایی را درک می کنند که درک آن در وسع و طاقت دیگران نیست و چیزهایی را اراده می کنند که دیگران از اراده کردن آن عاجزند ؛ «**اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایّدهم بروح منه**» (المجادله، ۲۲)، (طباطبایی، المیزان،۷/ ۴۶۶)

پس می توان گفت برای مومن حیات و نور دیگری است که در دیگران وجود ندارد و این نور همان علمی است که زاییده ایمان است (نک: همانجا، ۴۷۰)

ایمان به عنوان گونه ای از زندگی که حاکم بر مراتب دیگر حیات آدمی است همه هستی آدمی را شکل می دهد و به ساحت های مختلف زندگی جهت و محتوای تازه ای می دهد و دیگر نمی توان آن را به حوزه خاصی از زندگی آدمی محصور کرد. به عبارت دیگر مذهب به عنوان فضای گرایش به مطلق همه وجود آدمی را شامل می شود و هرگز با احساسات درونی آدمی محدود و تحدید نمی شود. اگر همه وجود آدمی مورد توجه و عنایت خداوندی است همه عملکردها و آثار او مورد توجه است و اختصاص به بخشی ندارد اگر این ادعای مذهب مورد انکار قرار گیرد قطعا خود مذهب مورد انکار واقع شده است(نک: تیلیش، ۶۰ و۶۱).

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]

بر اساس همین جامعیت حیات دینی است که قرآن کریم پیدایش شرح صدر در باطن آدمی را زمینه ساز حیات ایمانی می داند و منظور از شرح صدر برای پذیرش اسلام و ایمان این است که نگاه آدمی به عالم هستی چنان دگرگون شود که محور حیات خود را یافتن عقاید صحیح و اعمال صالح بداند. و این دگرگونی چیزی جز این نیست که آدمی به جای این که در جستجوی سود، لذت یا شهرت و قدرت باشد غایت خود را کشف حقیقت بداند و این کشف حقیقت جز با روشن شدن دیده بصیرت امکان ندارد (نک: طباطبایی،۷/ ۴۷۱)

قرآن کریم این شرح صدر را جز با روشنایی دل ممکن نمی داند ؛ «**افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیه قلوبهم من ذکرالله**» (الزمر، ۲۲) و بدیهی است که وقتی غایت و مطلوب حیات آدمی دگرگون شود همه حوزه های زندگی آدمی دگرگون می شود پس ایمان به مثابه نوعی حیات تمام ابعاد زندگی بشر را شکل و محتوای تازه ای می دهد پس هرگز نمی توان ایمان را به محدوده خاصی از زندگی محدود کرد.

ساحت های ایمان

نفس و جان آدمی دارای ابعاد و ساحت های مختلفی است. شناخت و دگرگونی حیات آدمی جز با کشف این ساحت ها امکان ندارد و اگر خودشناسی در فرهنگ اسلامی به عنوان راه خداشناسی و روزنه ای به عالم ماوراء است معنایی جز این ندارد که آدمی باید ابعاد و وجوه مختلف هستی خود را شناسایی و تحلیل کند. پس شناخت خود ، به معنای شناخت نمودهای ذات خویشتن است که در مجموع کلیّت وجود آدمی را آشکار و محقق می کند.

حیات آدمی سه ساحت متفاوت ولی مرتبط با هم دارد ؛ ۱- ساحت اعضاء و جوارح یا ساحت تن ، ۲-ساحت اندیشه و زبان یا ساحت ادراک و ۳- ساحت یافتن یا مواجهه یا ساحت اشراق و شهود باطنی. پس عمل ، اندیشه و شهود مراتب سه گانه حیات آدمی است. آدمی که فاعل علمی است فاعلیت یا اعمال وی ظهور اندیشه ها و افکار وی است و اندیشه ها و افکار، ظهور مواجهه وی با خود و با عالم هستی است. پس عمل فرع بر ادراک و ادراک فرع بر مواجهه است. جان آدمی آنچنان که خود و جهان را می یابد، می اندیشد و آنچنان که می اندیشد ، عمل می کند

پس عمل ، اندیشه و شهود باطنی ساحت های سه گانه حیات جان ماست (نک: چیتیک، ۴۲ و۴۳)

با نظر به همین حوزه های سه گانه حیات آدمی است که در حدیث آمده است: «الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان و عمل بالارکان» (شریف رضی، ۱۷۰)

پس ایمان در سه مرتبه وجود دارد مرتبه قلب ، مرتبه زبان و اندیشه و مرتبه عمل یا جوارح. و رابطه همین ساحت های سه گانه است که موجب طرح مسأله مراتب ایمان می شود.

ناقص ترین و ضعیف ترین مرتبه ایمان اقرار زبانی به ایمان است پس از آن با پذیرش قلبی ایمان و تعهّد به آن ، مرتبه کاملتری از ایمان پدید می آید و در مرتبه بعد با عمل به فحوای ایمان، آن ایمان به مرتبه متعالی تری می رسد و پس از این مرتبه با تفاوت عمل از نظر خلوص و کمال و نقصان آن ، مراتب بالاتری از ایمان تحقق می یابد(نک: قاضی سعید، ۲/ ۱۲۷و۱۲۸).

عمل و اندیشه رابطه متقابل دارند به نحوی که می توان گفت عمل اندیشه را پرورش می دهد و اندیشه عمل را غنی و پربار می کند و بسط و پرورش هر کدام بسط و پرورش دیگری را در پی دارد و میان اندیشه و عمل با شهود و یافت باطنی نیز همین رابطه تحقق دارد به نحوی که می توان گفت بسط و غنای شهود ، بسط و باروری اندیشه و عمل را در پی می آورد و توسعه و تکمیل اندیشه و عمل ، بسط و غنای شهود را به دنبال دارد.

بنابراین مراتب ایمان با تکامل اعمال، افکار و شهودات باطنی آدمی ارتباط مستقیم دارد و چون دگرگونی به تدریج پدید می آید و بعد در آدمی استقرار می یابد بنابراین ایمان نیز به مرور و به درجات در آدمی پیدا می شود و چون ایمان نوعی حیات و نوعی سلوک ظاهری و باطنی است پس می توان گفت اسلام و ایمان راهی است که آدمی باید آن را طی کند و طی این راه ، عین هدایت و تقرّب به سوی خداوند است. زیرا معنای تقرّب ، تقرّب به لحاظ اوصاف کمال و تعالی جان آدمی برای نیل به عوالم ماوراء است.

برخی از اندیشمندان برای دل آدمی نیز مقاماتی قائلند و از واژه های صدر ، قلب ، فواد و لبّ برای بیان این مقامات بهره گرفته اند و گفته اند صدر جایگاه اسلام است ؛ «**افمن شرح الله صدره للاسلام**» (الزمر، ۲۲). و قلب جایگاه ایمان است ؛ «**ولکن الله حبّب الیکم الایمان و زیّنه فی قلوبکم**» (الحجرات، ۷) و فواد جایگاه معرفت است ؛ **ما کذب الفواد ما رای** (النجم، ۱۱). و لبّ جایگاه توحید است. «**لایات لاولی الالباب**» (ال عمران، ۱۹۰) (نک: نویا، ۲۷۳).

حال اگر به مقامات دل آدمی نیز نظر کنیم در این صورت مراتب ایمان جلوه تازه ای می یابد و این نکات نشانگر این است که راه ایمان و تعالی معنوی جان آدمی و رشد حیات ایمانی ، پایانی

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]

ندارد. پس می توان گفت پیوند تکوینی میان چهار مرتبه شناخت دینی آدمی وجود دارد، معرفت جز با توحید پدید نمی آید ، ایمان جز با معرفت حاصل نمی شود و اسلام جز با ایمان تحقّق نمی یابد. پس معرفت ، توحید ، ایمان و اسلام مراتب شناخت دینی است (نک: همانجا ۲۷۴).

البته علاوه بر وجود ساحت های مختلف در انسان ، تفاوت آدمیان در استعدادها و شدت و ضعف این توانایی ها نیز سبب می شود که ایمان آدمیان دارای درجات و مراتب مختلف باشد. علاوه بر عوامل فوق ، روش های کسب معرفت در آدمی نیز خود عامل دیگری است که سبب تفاوت میان انسان ها می شود. راه های کسب و کشف معارف دینی عبارتند از راه ظاهر ، راه عقل و راه شهود. وگرچه همه آدمیان تا حدّی از این راه ها برخوردارند ولی در هر کس یکی از این راه ها بر بقیه غالب است و بر این اساس آدمیان در درک معارف دینی به سه دسته اصلی تقسیم می شوند ؛ ۱- اهل ظاهر ۲- اهل استدلال۳- اهل کشف .

بنابراین مراتب ایمان نیز متناسب با این مراحل عبارتند از ایمان اهل ظاهر ، ایمان اهل استدلال و ایمان اهل شهود . استدلال در طول روش ظاهری است و روش شهود در طول روش استدلال است پس می توان گفت ساختار وجودی آدمیان و روش های کسب معرفت در وی مستلزم پیدایش اقسام مختلفی از ایمان است.

راه ظاهر اختصاص به دسته خاصی از انسان ها ندارد و همه اهل ایمان از آن برخوردارند ولی راه عقل و راه اخلاص مختص به گروه خاصی است و همه اهل ایمان توانایی بهره بردن از آن را ندارند (نک: طباطبایی،شیعه در اسلام،۸۱)

حال اگر از این مراتب سه گانه حیات دینی نیز صرف نظر کنیم و حتی به یکی از این مراتب هم نظر کنیم باز هم اهل ایمان در آن مرتبه هم با یکدیگر تفاوت دارند زیرا اذعان و اعتقاد گاهی به خود شیء تعلّق می گیرد و گاهی به پاره ای از لوازم آن و گاه از این هم شدیدتر است و به همه لوازم آن تعلّق دارد و به همین لحاظ است که مومنین در اعتقاد خود به عالم غیب ، به خدا و روز جزا در یک طبقه و در یک حد نیستند بلکه دارای درجات و طبقات مختلفی هستند. (نک: طباطبایی،المیزان،۱/ ۷۳).

پس می توان گفت ساختار عالم هستی ، نحوه وجود آدمی ، شیوه حیات آدمی و روش های کسب معرفت به گونه ای است که راه هدایت و راه ایمان مطرح می شود و در برابر آن راه ضلالت و راه کفر و همان گونه که ایمان و کفر مراتب و درجات دارد حیات اخروی و بهشت و جهنم نیز

دارای مراتب و درجات است و درجات حیات اخروی جز با درجات حیات ایمانی قابل فهم و تحلیل عقلانی نمی باشد . پس می توان گفت عالم هستی اقتضای مراتب مختلفی از ایمان را دارد.

اسلام مقدمه ایمان

واژه اسلام در فرهنگ دینی مسلمانان معانی مختلفی دارد. گاه منظور از اسلام دین نبی خاتم در برابر دین های دیگر الهی است و گاه اسلام به معنای تسلیم در برابر امر و نهی های خداوند و ایمان قلبی به وحی آخرین است. ولی گاه اسلام در برابر ایمان به کار می رود. این معنا از اسلام اولین مرحله عبودیت خداوند است که با آن شخص دیندار از کسی که دینی را نپذیرفته مشخص می شود و این اسلام عبارت است از ظاهر اعتقادات و اعمال دینی چه این که توأم با واقع باشد یا نباشد و به همین جهت شخصی را که دعوی ایمان می کند ولی در واقع ایمان ندارد هم شامل می شود(نک: طباطبایی،المیزان،۱/ ۴۲۷). در باره این معنا از اسلام است که خداوند می فرماید ؛ «**قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا ولمّا یدخل الایمان فی قلوبکم**» (الحجرات، ۱۴)

این معنا از اسلام ناظر به اعمال ظاهری است. که در مقابل حالات باطنی است و این حالات در قلب یا دل آدمی پدید می آید و آدمی را از درون دگرگون می سازد به نحوی که اندیشه ها، دلبستگی ها و آرزوهای وی جهت و محتوای تازه ای می یابد. و بر اثر آن کلیه اعمال ظاهری وی نیز صبغه و جهت جدیدی پیدا می کند. بنابراین همیشه اسلام مقدم بر ایمان است. با این تفاوت که اسلام اولیه ایمانی مقدم بر خود ندارد ولی اسلام در مراتب بعد موخر از ایمان است بنابراین می توان گفت هر چند اسلام مقدم بر ایمان است ولی اسلام و ایمان هر دو دارای درجات و مراتب مختلفی هستند. به نحوی که می توان گفت اسلام پذیرفتن و تسلیم آدمی در برابر حکم خداوند است ولی ایمان پیامد و ثمره این پذیرش و خضوع است و این ایمان که نوعی حیات باطنی و قلبی است افاضه خداوند به قلب مسلمان است چنان که خداوند می فرماید: «**اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایّدهم بروح منه**» (المجادله، ۲۲). این پدید آوردن ایمان در قلب مومن همراه با نوعی حیات روحانی است.

کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان یک رشته واقعیت های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت است و عالم باطن که موطن معنوی است جهانی است بس اصیل تر و واقعی تر و پهناورتر از جهان ماده و حس ، مقامات معنوی واقعیت ها و موقعیت های حیاتی اصیلی برای انسان

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]

هستند...رابطه میان اعمال و افعال انسانی و میان حالات و ملکاتی که در نفس انسانی به وجود می آورند و همچنین رابطه میان حالات و ملکات و میان مقامات و مدارج باطنی که انسان سیر می کند و همچنین خود این مقامات و مراحل باطنی و عالمی کـه ایـن مراحـل را دربـردارد ، همـه از قبیـل موجودات اصیل و واقعی و بیرون از سلطه و حکومت ماده و طبیعت می باشـد(طباطبایی،رسـالت تشیع در دنیای امروز، ۹۲ و۹۳).

آنچه به انسان ها نسبت داده می شود و اختیاری او شـمرده مـی شـود تنهـا اعمـال اسـت امـا صفات و ملکاتی که در اثر تکرار صدور عمل در نفس پیدا می شود اگر به حقیقت بنگریم اختیاری نیست و می شود گفت و یا اصلا باید آن را به خدا نسبت داد مخصوصـا اگـر از صـفات فاضـله و ملکـات خیـر باشـد کـه نسـبت دادن آن بـه خـدا اولـی اسـت از نسـبت دادن آن بـه انسـان(نـک: طباطبایی،۱/ ۴۲۹). بنابراین می توان گفت میان اعمـال و رفتارهـای اختیـاری انسـان و حـالات و ملکاتی که به جان آدمی افاضه می شود نوعی تناسب است به نحوی کـه اعمـال و رفتارهـای ارادی در حکم قابل برای افاضه حالات و ملکاتی است که از سوی عالم غیب به جـان آدمـی اعطـاء مـی شود و متناسب با تعالی مرتبه این اعمال ارادی، حالات و ملکات افاضه شده نیز تعالی پیدا می کند . البته پیدایش ایمان و رشد آن با تحقق فضایل اخلاقی تناسب دارد به نحـوی کـه مـی تـوان گفـت اخلاق در میان علم و عمل واقع می شود و حلقه اتصال آن هاست. اخلاق از یک طرف با اندیشه و عقاید انسان ارتباط دارد و از طرف دیگر پشتوانه عمل آدمی است و عمل را جهت می دهد هر گونه تحولی در اندیشه ، به مرور در اخلاق آدمی اثر می گذارد و هر گونه تغییـری در اخـلاق یـا عمـل ، اندیشه را متأثر می کند . به نحوی که می توان گفت اخلاق همیشه از یک طرف در ضمانت عمل و از طرف دیگر در ضمانت اعتقاد و ایمان است(نک: طباطبایی،شیعه مجموعه مـذاکرات بـا هـانری کربن، ۱۱۵ و۱۱۶). اسلامی که مقدم بر هر گونه ایمانی است اسلام مرتبـه اول نامیـده مـی شـود و ایمانی که پس از آن افاضه می شود ایمان مرتبه اول است. که ضعیف تـرین مرتبـه ایمـان، و اولـین درجه آن است.

ایمان مرتبه دوم

پس از تحقق اسلام و ایمان در مرتبه اول، نوبت به تحقـق اسـلام و ایمـان در مرتبـه دوم مـی رسد. پس از این که قلب آدمی تا حدی در پرتو اعمال و عقاید صحیح به نوعی آرامش درونی رسید و درجاتی از ایمان به خداوند و روز جزا در دل آدمی جایگزین شد ، انسان در اعمال اختیاری خود

و ادای اوامر و نواهی الهی با پشتوانه ای از ایمان وارد حوزه عمل مـی شـود. در ایـن مرحلـه افعـال آدمی گرچه در شکل چندان تغییری نـدارد ولـی از نظـر محتـوا، غایـت و محرّکـات عمـل، کـاملا متفاوت است. زیرا فاعلی که با انقیاد و خضوع درونی کاری را انجام می دهد در سطح عـالی تـری از عمل به تکالیف الهی است.

در مرتبه دوم آدمی تسلیم و انقیاد قلبی نسبت به نوع اعتقادات حقه تفصیلی و اعمال صـالحه ای دارد که از توابع آن است هر چند که در بعضی مـوارد تخطّـی کنـد . حصـول ایـن مرتبـه دوم از اسلام و ایمان با ارتکاب بعضی گناهان تنافی ندارد و خداوند در باره همین مرتبه دوم مـی فرمایـد ؛ «**یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافّه**» (البقره، ۲۰۸) و ، «**یا ایها الذین آمنـوا هـل ادلّکـم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم تومنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله بـاموالکم و انفسکم**» (الصف، ۱۰ و ۱۱)(طباطبایی،المیزان،۱/ ۴۵۵)

پس دعوت اهل ایمان به ایمان آوردن نشانگر این است که مرتبه ای از ایمـان محقّـق اسـت و مرتبه دیگری از آن را باید کسب کرد. هر چند دعوت به ایمـان مرتبـه دوم مسـتلزم اسـلام آوردن در مرتبه دوم است. و این همان اسلام آوردن در مرتبه دوم است که ایمان مرتبه دوم را در پی دارد.

ایمان مرتبه سوم

مرتبه سوم از اسلام دنباله و لازمه همان مرتبه دوم ایمان است. چون نفس آدمی وقتی با ایمـان نامبرده انس گرفت و متخلق به اخلاق آن شد ، خود به خود سایر قوای منـافی بـا آن از قبیـل قـوای بهیمی و سبعی برابر نفس رام و منقاد می شوند، یعنی آن قوایی که متمایل به هـوس هـای دنیـایی و زینت های فانی و یا پایدار آن می شوند رام نفس گشته ، نفس به آسانی می تواند از سرکشـی آن هـا جلوگیری کند(نک: طباطبایی،المیزان، ۱/ ۴۵۵).

در این مرتبه فرد بر همه نیروها و قوای درونی خود مسلط است به گونه ای که می توانـد تمـام امکانات درونی و بیرونی را در جهت تعالی خود به کار گیرد و کاملا در برابر خداوند خضـوع دارد و تسلیم اوامر و نواهی وی است در باره همین مرتبه از ایمان است که خداوند مـی فرمایـد ؛ «**فـلا وربّک لا یومنون حتی یحکّموک فیما شجربینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجـا ممّـا قضـیت و یسلّموا تسلیما**»(النساء، ۶۵).

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]

آیات دیگری نیز بر این مرتبه سوم دلالت دارد مانند آیات ؛ «**قدافلح المومنون ، الذّین هم فی صلاتهم خاشعون، والذیّن هم عن اللغو معرضون**»(المومنون،۲،۱،۳) و یا آیه ؛ «**اذ قال له ربّه اسلم قال اسلمت لربّ العالمین**»(البقره، ۱۳۱).

در این مرحله اخلاق فرد مومن مبتنی بر رضایت و تسلیم در برابر خداوند است و فرد با خدا معامله می کند و در برابر اراده الهی صبور و بردبار است و نسبت به دنیا با زهد و تقوی زندگی می کند وحبّ و بغض به خاطر خدا محور حیات ایمانی وی است(نک: طباطبایی،المیزان،۱/ ۴۵۶).

مرتبه چهارم ایمان

آیه «**الا ان اولیاءالله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقّون**»(یونس،۶۲، ۶۳) ، نشانگر آخرین مرتبه ایمان است.

آیه فوق بیانگر نیل به مرتبه ای از ولایت خداوند بر آدمی است که در آن فرد از خوف و حزن کاملا رها گشته است. و به چنان فهم و یافتی از حیات خود و جهان رسیده است که به یقین می داند هیچ موجودی جز خداوند در این جهان استقلال ندارد و هیچ چیز تأثیر و سببیّتی ندارد مگر این که خداوند اراده بر تأثیر آن داشته باشد. در این حالت فرد از هیچ پیشامد ناگواری ناراحت و اندوهناک نمی شود و از هیچ محذوری که احتمال دهد ترس ندارد.(نک: طباطبایی،المیزان،۱/ ۴۵۷)

این مرتبه چهارم از ایمان در قلب کسانی پیدا می شود که دارای اسلام مرتبه چهارم باشند. یعنی چون فرد به نهایت تسلیم در برابر خداوند رسیده است خداوند ایمانی را به او افاضه می کند که به واسطه آن درمی یابد که جز به اذن خداوند هیچ موجودی توان هیچ تاثیر مثبت و یا منفی ندارد و تنها اراده مطلق الهی است که بر این جهان و بر جسم و جان آدمی حکومت می کند و هر چه هست مقهور قدرت و اراده وی است.

البته کمال ایمان به کمال اخلاص است و کمال اخلاص خود عالی ترین مرتبه خداشناسی است . خداشناسی در فرهنگ تشیع دارای پنج مرتبه یا منزل است که هر کدام پس از دیگری حاصل می شود. این مراتب عبارتند از ؛ ۱- شناخت خدا به عنوان پدید آورنده یا علت جهان ، ۲- تصدیق و اذعان به خدا و خضوع در برابر وی ، ۳- اثبات توحید و نفی شرک ، ۴- مرتبه اخلاص در برابر خدا ، ۵- کمال اخلاص(نک: طباطبایی، مجموعه رسائل، ۲۱۱ تا۲۱۴).

در روایات به مراتب و درجات ایمان به انحاء مختلفی اشاره شده است. گاهی برای ایمان هفت درجه ، گاهی ده درجه ، گاهی هفتاد و اندی شاخه ، و یا تعابیر دیگری به کار رفته است. در حدیثی از امام صادق در باره درجات ایمان چنین آمده است ؛ «**انّ الایمان عشر درجات بمنزله السلّم یصعد منه مرقاه بعد مرقاه فلا یقولنّ صاحب الاثنین لصاحب الواحد لست علی شیء ، حتّی ینتهی الی العاشر . فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک ، واذا رایت من هو اسفل منک بدرجه فارفعه الیک برفق ولا تحملنّ علیه ما لا یطیق فتکسره فان من کسر مومنا فعلیه جبره**» (کلینی،۳/ ۷۶).

محتوای روایت فوق نشانگر نکات بسیار مهمی است ؛ اولا درجات ایمان به پله های نردبان تشبیه شده که باید به تدریج و به ترتیب آن را پیمود ، ثانیا هر فردی که در پله بالاتری است حقّ ندارد ایمان پله پایین تر را نفی کند ، آنچنان که فرد پله پایین تر حق ندارد صاحب پله بالاتر را انکار کند ، ثالثا امر به پذیرش درجات ایمان شده است به گونه ای که اهل ایمان به واسطه شدت و ضعف در ایمان نباید همدیگر را انکار کنند ، رابعا رابطه افراد با یکدیگر باید با مهربانی و رعایت ظرفیت همدیگر باشد. و اصل در روابط میان اهل ایمان تنظیم رفتار به گونه ای است که موجب ارتقاءکمالات آن ها شود.

نتایج مقاله

اسلام و ایمان به مثابه نوعی حیات از رفتارهای ظاهری آغاز می شود. ابتدا سطوحبیرونی حیات آدمی را جهت می دهد و رابطه وی با دیگران را در راستای کمال سامان می دهد و پس از آن این حیات به لایه های عمیق تر وجود انسان نفوذ می کند و عواطف و دلبستگی های وی را دگرگون می سازد و پس از آن نگرش عقلانی آدمی را متأثر می سازد و نسبت وی با عالم هستی را دگرگون می سازد به گونه ای که فرد به نوعی حیات معنوی تازه وارد می شود و این سیر معنوی حرکت از مراتب اسلام به طرف مراتب مختلف ایمان است و به بیان دیگری اسلام و ایمان راهی است که مسلمانان و مومنان آن را در طول زندگی می پیمایند.

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]

کتابشناسی

۱- قرآن مجید ، ترجمه محمد مهدی فولادوند ، دارالقران الکریم ، تهران، ۱۳۷۳ش.

۲- تیلیش ، پل ، پویایی ایمان ، ترجمه سیدمحمد ثقفی ، برنا ، تهران، ۱۳۸۵ش.

۳- چیتیک ، ویلیام ، درآمدی بر تصوف و عرفان اسلامی ، ترجمه خلیل پروین ، حکمت، تهران، ۱۳۸۸ش.

۴- راغب اصفهانی ، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی ، دارالقلم ،دمشق، ۱۴۱۶ق.

۵- رخ شاد ، محمدحسین ، در محضر علامه طباطبایی، نهاوندی ، قم، ۱۳۸۰ش.

۶- شریف رضی ، محمد بن حسین، نهج البلاغه ، جامعه مدرسین ، قم، ۱۴۱۳ق.

۷- صادقی ، هادی ، عقلانیت ایمان ، طه ، قم، ۱۳۸۶ش.

۸- طباطبایی ، محمدحسین ، تفسیر المیزان ، جامعه مدرسین ، قم ، جلدهای ۱ ،۳ ،۷ ،۱۶ ، ۱۸، ۱۳۹۰ش.

۹- همو ، شیعه در اسلام ، جامعه مدرسین ، قم، ۱۳۷۹ش.

۱۰- همو ، شیعه مجموعه مذاکرات با هانری کربن ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران، ۱۳۷۱ش.

۱۱- همو ، مجموعه مقالات ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران، ۱۳۷۱ش.

۱۲- همو ، مجموعه رسائل، ج۱ ، بوستان کتاب ، قم، ۱۳۸۷ش.

۱۳- همو ، نهایه الحکمه ، الزهرا ، تهران، ۱۳۶۳ش.

۱۴- همو ، رسالت تشیع در دنیای امروز ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران، ۱۳۷۰ش.

۱۵- قاضی سعید ، محمد بن محمد ، شرح توحیدالصدوق ، تصحیح نجفقلی حبیبی ، موسسه الطباعه والنشر ، تهران، ۱۴۱۶ق.

۱۶- کلینی رازی ، ابوجعفر محمدبن یعقوب ، اصول کافی ، ج۳ ، انتشارات علمیه اسلامیه ، بی تا، بی جا

۱۷- محمدی ری شهری، محمد ، میزان الحکمه ، ج۱ ، دارالحدیث ، قم، ۱۳۸۵ش.

۱۸- نویا ، پل ، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی ، ترجمه اسماعیل سعادت ، مرکز نشر دانشگاهی ، تهران، ۱۳۷۳ش.

[Downloaded from mail.pnmag.ir on 2026-09-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.4.5]